

ضرب آهنگ انقلاب در ایران: به نام ژینا

آیدین ترکمه



درباره‌ی مرحله‌ی کنونی مبارزات رهایی‌بخش ایران، موضوعات بسیاری برای طرح و بررسی وجود دارد.^۱ تا امروز، روایت‌های متعددی از این جنبش انقلابی [۱]، چه در داخل و چه در خارج [۲] از ایران (در قالب گزارش، مصاحبه، مقاله و ...) منتشر شده است. در این مقاله مایلم برخی از مسائل ناکاویده یا مغفول در این روایت‌ها را در خصوص ماهیت جنبش جاری برجسته کنم. [۳] ناگفته نماند که رسانه‌های جریان اصلی، تصویر دقیقی از آنچه در ایران در حال وقوع است ارائه نمی‌دهند. لابی‌های جمهوری اسلامی (از جمله شورای جنجالی ملی ایرانیان آمریکا یا نایاک (NIAC)، شبکه‌ی وسیع پروپاگاندا‌ی حاکمیت که در قالب گزارشگر رسانه‌ها، و همچنین نهادهای و شخصیت‌های دانشگاهی فعالیت می‌کنند) مجدانه در پی سفیدشویی نظام‌مند جنایت‌های حامی‌شان هستند. بنابراین، تعجب‌آور نیست که رسانه‌های جریان اصلی به‌عنوان عرصه‌ای برای تطهیر این حاکمیت و طرفداران آنان عمل می‌کنند تا با تحریف واقعیت، تصویر مطلوب‌شان را تبلیغ کنند. همه‌ی این افراد و نهادها، در این جنایت‌ها و خشونت‌ها شریک هستند. در این مقاله بر برخی از جنبه‌های جغرافیایی-تاریخی جنبش انقلابی جاری در ایران تمرکز می‌کنم.

تنوع اعتراضات

در خصوص اعتراضات باید تأکید کرد که تنوع بی‌مانندی را از حیث ویژگی‌های جمعیت‌شناسی اجتماعی، تجربه می‌کنیم. افراد در سنین مختلف – از دانش‌آموزان دبستانی تا سالمندان ۷۰ سال یا بالاتر؛ زن، مرد و کوییرها؛ و مردمی از «اقوام» یا به تعبیر دقیق‌تر ملیت‌های مختلف (کرد، بلوچ، ترک، عرب، فارس، ترکمن، لر، و ...) به شکل‌های گوناگون و به صورت فعالانه درگیر اعتراضات هستند. همچنین گستره‌ی

^۱ متن حاضر نخست به زبان انگلیسی در مأخذ زیر منتشر شد. متن حاضر ترجمه‌ی متن اولیه همراه با حذف و تعدیل بخش‌هایی است که برای خواننده‌ی متن فارسی ضرورتی نداشت. از فخرالدین بهجتی برای ترجمه‌ی متن به فارسی سپاسگزاریم.

متنوعی از اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، دست به اعتصاب زدند و یا فراخوان‌هایی برای اعتصابات صادر کردند. در این میان می‌توان تعداد فزاینده‌ی انجمن‌های دانشجویی در شهرهای مختلف کشور از جمله در تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، قزوین، همدان و اراک اشاره کرد. همچنین طیفی از اتحادیه‌های کارگری و سندیکاها مانند سندیکای کارگری کارگران نیشکر هفت‌تپه، شورای سازماندهی کارگران قراردادی، کارگران نفت در عسلویه، تجار در بازار بزرگ تهران، بازار شیراز و بازارهای شهرها و شهرستان‌های استان کردستان، کارگران پتروشیمی بوشهر، شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان مدارس ایران، کارگران فاز ۱۴ میدان گازی پارس جنوبی را برشمرد. جمعی دیگر مانند زنان کارگر هفت‌تپه و زنان بلوچ، بیانیه‌های پرنفوذی را در حمایت از خیزش انقلابی صادر کرده‌اند.

این‌ها نشان می‌دهد که اعتراضات مداوم مردم در هشت هفته‌ی گذشته تا چه اندازه بخش‌های مختلفی از نیروهای اجتماعی متنوع را فعال ساخته است. به نظر می‌رسد که شعار «زن، زندگی، آزادی» طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی را حول برخی اهداف مشخص، متحد کرده است. این نیروها، خواهان زندگی آزاد برای همه‌ی ایرانیان فارغ از جنسیت، مذهب و ملیت/قومیت هستند. گرچه مسئله‌ی «حجاب» ضرورت رفع تبعیض‌های جنسیتی و مذهبی را برجسته کرده‌است، اما مطالباتی مبنی بر خودگردانی ملت‌های قومی شده در ایران، نیز مطرح شده است.

به دلیل فقدان مراجع موثق مستقل، تصویر روشنی از وزن نسبی نیروهای گوناگون اجتماعی درگیر در اعتراضات نداریم. اگر بخواهیم برآوردی کلی از وضعیت داشته باشیم، می‌توان گفت پرسروصداترین موضع از آن سلطنت‌طلبان طرفدار پهلوی است. با این حال اگر توجه و تمرکز خود را از رسانه‌های جریان اصلی به سمت آن‌چه عملاً در میدان در جریان است برگردانیم و روی آن متمرکز شویم، به نظر می‌رسد که حضور طرفداران پهلوی چشمگیر نیست. ماشین عظیم پروپاگاندای آن‌ها به‌رغم صرف هزینه‌های هنگفت نتوانسته است مردم را به سمت خود بکشد و بسیاری از مردم فعالانه نهاد سلطنت را رد می‌کنند. گفتنی است که حتی همین سطح از حمایت از رژیم پهلوی را نیز نباید نتیجه‌ی فرایندی تماماً ارگانیک تلقی کرد. اکثر معترضان طرفدار بازگشت پهلوی، پذیرندگان منفعل پهلوی هستند. این پذیرش انفعالی نیز عمدتاً به این دلیل

است که دولت مرکزی ظرف صد سال گذشته رویکردهای جایگزین و متفاوت را سرکوب و حذف کرده است. باید توجه داشت که جهان‌بینی این پذیرندگان انفعالی تا حد زیادی، محصول و محدود به دیدگاه ایرانیستی/فارس‌یستی دولت‌ملی‌محوری است که طی قرن گذشته تولید و تحمیل شده است.

هر دو رژیم قبل و بعد از انقلاب، به گونه‌ای نظام‌مند، ایده‌ها، چهره‌ها و جنبش‌های بدیل را سرکوب و حذف کرده‌اند و ترور و کشتار سازمان‌یافته را عادی‌سازی کرده‌اند. به‌عنوان مثال، هر دو رژیم همواره جنبش‌ها، احزاب و روشنفکران چپ را سرکوب و حذف کرده‌اند. نمونه‌های بسیاری از این سرکوب در تاریخ پیش و پس از انقلاب وجود دارد. در یک محیط سیاسی گشوده که گروه‌های مترقی بتوانند آزادانه فعالیت داشته باشند، حامیان و طرفداران پهلوی احتمالاً نفوذ بسیار کمتری خواهند داشت.

جغرافیای انقلاب

جنبش انقلابی جاری، نه تنها از نظر جغرافیایی گسترده‌تر از اعتراضات سال‌های ۱۳۸۸، دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ در ایران، که دارای ویژگی‌های متمایز و نوپدیدی است. نخست این‌که اعتراضات در کم‌تر از چند روز به تمام مناطق کشور گسترش یافت. در روز پنجم اعتراضات، بیش از ۸۰ شهر کشور، درگیر شده بودند. برخلاف اعتراضات خونین سال‌های اخیر، این جنبش انقلابی، از غربی‌ترین شهرها (اشنویه و پیرانشهر) به شرقی‌ترین (زاهدان) و از شمالی‌ترین (رشت) به جنوبی‌ترین شهرها (بندرعباس) گسترش یافته است. الگوی مشابهی از پراکندگی جغرافیایی درون هر شهر نیز مشهود بوده است. به عنوان مثال، در شهر تهران، که دارای بیشترین شکاف طبقاتی در میان شهرهای کشور است، از ثروتمندترین محله‌های اعیان‌نشین مانند زعفرانیه در شمال گرفته تا محروم‌ترین محلات مانند فلاح و نازی‌آباد در جنوب، تظاهرات بر پا شده است. علاوه بر این، در حال تجربه‌ی شکلی از مبارزه‌ی خیابانی نامنظم هستیم که نیروهای امنیتی را خسته کرده و در مواردی از کار انداخته است. موضوع جالب این

است که حتی در مذهبی‌ترین شهرهای ایران (قم و مشهد) که به صورت سنتی مستحکم‌ترین سنگ‌های جمهوری اسلامی به شمار می‌رفته‌اند، نیز اعتراضات شعله‌ور شده است.

بنابراین، اعتراضات، تمام جغرافیای ایران را درنوردیده است. در مقایسه با اعتراضات قبلی، دانشگاه‌های بیشتری به صورت فعالانه آتش انقلاب را روشن نگه داشته‌اند. کنش‌های دانشجویی به تظاهرات محدود نبوده و دست به اعتصاب و تحصن نیز زده‌اند (و این به رغم هزینه‌هایی بوده که متعاقباً متحمل شده‌اند). دانشگاه الزهراء، به عنوان یک دانشگاه دولتی صرفاً زنانه و تک‌جنسیتی که تصور می‌شد از نظر سیاسی یکی از محافظه‌کارترین و خنثاترین دانشگاه‌های ایران باشد، به قدرت‌مندترین شکل به اعتراضات پیوسته است. گفتنی است که دانشجویان دانشگاه الزهراء، یکی از مترقی‌ترین شعارهای جنبش؛ «مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر» را سر داده‌اند. اعتراضات علاوه بر این، مدارس کشور را نیز دربرگرفته است. گستره‌ی خیزش به فضای فیزیکی محدود نشده و هشتک مهسا امینی بیش از ۲۷۰ میلیون بار توییت شده است. این عدد، رکورد جدیدی را در تاریخ توییت به ثبت رساند. برای مقایسه، هشتک BlackLivesMatter، از اواسط سال ۲۰۱۳ تاکنون ۶۳ میلیون بار توییت شده است [۴].

شعار رهایی‌بخش «ژن، ژیان، نژادی»، شعاری کردی برخاسته از جنبش آزادی‌خواهانه زنان کرد، در زمانی کوتاه به سرعت به شعار اصلی جنبش ایران تبدیل شد. این شعار به مثابه‌ی رشته‌ی پیوندی اتحادبخش معترضان را از طبقات اجتماعی مختلف، چه از مراکز و چه از حاشیه‌های فضای اجتماعی، دست‌کم به شکلی صوری به هم متصل کرده است. می‌گویم صوری^۳ چرا که مناقشه‌ای دیرپا و بنیادی بر سر شکل بدیل سازماندهی سیاسی فضا بعد از جمهوری اسلامی در جریان بوده است.

³ formally

مستعمرات داخلی

پیش از شروع بحث، اشاره به برخی از زمینه‌های جغرافیایی-تاریخی این جنبش، ضروری است. پیش از شکل‌یابی^۴ اجباراً تحمیل‌شده‌ی ایران، به عنوان یک دولت و قلمروی ملی، که تبارش را می‌توان به پایه‌گذاری دودمان پهلوی به وسیله‌ی رضاخان در سال ۱۹۲۵ بازگرداند، ایران دوران قاجار، مجموعه‌ای متشکل از دولت‌ها یا ممالکی بود که اگرچه تا حدی به هم متصل بودند اما از درجه‌ی بالایی از استقلال سیاسی-اقتصادی نسبت به پایتخت (تهران) برخوردار بودند. این موضوع در نام رسمی امپراتوری قاجار نیز تجلی یافته بود: *ممالک محروسه‌ی ایران*. قدرت مرکزی قادر به اعمال اقتدارش بر جغرافیاهای جزیره‌مانند^۵ و پراکنده‌ی ممالک محروسه نبود. ساخت یک نهاد سیاسی متمرکز و یکدست، نیازمند شروط مادی (فناورانه-زیرساختی) گوناگونی است که در آن دوره وجود نداشت. اگر دوران بحث‌انگیز امپراتوری صفویه (۸۸۰-۱۱۱۴ خورشیدی) را نادیده بگیریم، حداقل از زمان تسخیر ایران توسط مسلمانان، یکی از خصیصه‌های برجسته و تعیین‌کننده‌ی ایران، فقدان یک قدرت مرکزی مؤثر بوده است. غیاب ایران^۶ به مثابه‌ی یک موجودیت بالفعل ژئوپلتیکی دارای مرزهای مشخص در قرون پیش از پادشاهی پهلوی، برای فهم شکل‌گیری ایران همچون یک دولت مدرن در زمانه‌ی حاضر مهم است و دلالت‌های مؤثری برای مبارزات انقلابی جاری در ایران، در آن مستتر است.

هشتم مهرماه، در «جمعه‌ی خونین» زاهدان شاهد به قتل رساندن بیش از ۱۰۰ نفر از معترضان در استان سیستان و بلوچستان بودیم. همچنین بالغ بر ده‌ها نفر در کردستان کشته شده‌اند. تأکید بر این نکته مهم است که بلوچستان مستعمره‌شده‌ترین منطقه‌ی ایران است. از این حیث می‌توان استدلال کرد که بلوچستان در فضازمانی کاملاً متفاوت از فضازمان مراکزی مانند تهران قرار دارد. کردستان، خوزستان، ترکمن

4 formation

5 island-like geographies

6 The absence of *Iran*

صحرا و آذربایجان از دیگر مستعمره‌ها^۷ در تاریخ معاصر هستند. کشتار مشابهی نیز در اعتراضات آبان ۱۳۹۸ در ماهشهر رخ داد. این شهر عرب‌زبان نیز یکی دیگر از استعمارشده‌ترین مناطق ایران در خوزستان است.

متأسفانه کوچ اجباری (آواره‌سازی) و حتا نسل‌کشی مستعمره‌نشینان و عشایر ایران امر جدیدی نیست. این اعمال وحشیانه به صورت مختلف، دست کم از زمان صفویه وجود داشته است. با این حال از طریق شکل‌یابی تحمیلی و خشونت‌آمیز دولت-ملت در زمان رضا شاه پهلوی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ بود که مناطق نیمه‌مستقل تا مستقل بلوچستان، کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا، آذربایجان و ... با درجات متفاوتی از اجبار به درون ماتریس زمانی و فضایی دولت مرکزی^۸ کشیده شده‌اند. این فرایند باعث تعمیق و تشدید تولید استعماری ایران همچون یک فضای دولتی ملی شد؛ فرایندی که رژیم بعدی، یعنی جمهوری اسلامی آن را تشدید و تعمیق کرد.

استعمار داخلی و زبان فارسی

جمعیت قلمروهای استعماری، عمدتاً ساکنانی غیرفارسی‌زبان دارند. تولید ایران^۹ به عنوان دولتی ملی با تحمیل اغلب خشونت‌آمیز فارسی به عنوان زبان ملی، درهم آمیخته است. برکندن مردم از فرهنگ و زبان بومی خود، تأثیری بیگانه‌کننده و شکافی میان‌نسلی در این مناطق بر جای گذاشته است. فارسی به این ترتیب همچون عاملی تعیین‌کننده و کلیدی در تولید استعماری ایران^{۱۰} عمل کرده است. قتل وحشتناک مهسا امینی و جنبش رخ‌داده از پس آن، مسئله‌ی زبان/استعمار را برجسته کرده است. یکی از رایج‌ترین شعارهایی که در تظاهرات جاری در خارج از کشور به زبان انگلیسی

⁷ colonial

⁸ the spatial and temporal matrix of the central state

⁹ The production of Iran

¹⁰ the colonial production of Iran

سر داده می‌شود چنین است: «سَمش را بگو: مهسا/امینی»^{۱۱} اما از قضا نام او ژینا است که نامی کردی است و مهسا نام دوم او به فارسی است.

علی‌رغم سابقه‌ی تاریخی استعمار داخلی در ایران، کماکان تحلیلی مارکسیستی از این مسأله وجود ندارد. تحلیل‌های مارکسیستی ایران عمدتاً به سنت‌ها و رویکردهای ارتدوکس (اقتصادمحور) یا پسامدرن (فرهنگ‌محور) محدود شده‌اند و در آن‌ها توجهی به مسائل استعمار داخلی، تبعیض‌ها و تفکیک‌های جنسیتی، و سرکوب زبانی نشده است.

ایران به عنوان یک دولت ملی، جغرافیایی استعماری^{۱۲} است. اما این موضوع همه‌ی داستان را بازگو نمی‌کند. اگر ماهیت استعماری فضای ملی را با فارسیسم (فارسی‌گری) تعریف کنیم، وجوه جنسی و جنسیتی فضای ملی با صریح‌ترین شکل با ارجاع به شیعیسم (شیعه‌گری) فهمیده می‌شود. فارسیسم و شیعیسم البته باهم مرتبط‌اند. این منطق جمهوری اسلامی در مقام یک دولت-ملت است که وجوه فارسیسم و شیعیسم را در یک کل مفصل‌بندی می‌کند، پدیده‌ای که آن را فارشیعیسم^{۱۳} نامیده‌ام.

بدن، دولت، انقلاب

در بافت مبارزاتی انقلاب ایران، «تجزیه‌طلب»، «بی‌غیرت»، و طیفی از صفت‌های جنسی مشابه دیگر به عنوان کلماتی مترادف با هدف خاصی به کار برده می‌شوند. همچنین «بی‌وطن»، «بی‌ریشه» «وطن‌فروش»، و «حرام‌زاده» همگی به یک معنی و به عنوان دشنام به کار می‌روند. به این ترتیب مردمانی که خواهان کنترل بر بدن‌های فردی و جمعی خود هستند و هر نوع اقتدار بیرونی و تحمیلی بر بدن‌های خود را پس می‌زنند، با برچسب‌هایی مانند تجزیه‌طلب، بی‌غیرت، وطن‌فروش، و خائن خطاب

11 Say her name: Mahsa Amini

12 colonial geography

13 Farshiism

می‌شوند. حاکمیت کوشیده است تا با دِرِساژ (دست‌آموزی) نظام‌مند بدن‌ها^{۱۴} و حذف تفاوت‌های منطقه‌ای و زبانی از طریق فارشیعیسم، سیاست اعمال فضای مسطح، همگن و یکدست‌سازش را تحمیل کند.

در واقع، با دو جبهه مواجهه هستیم. از یک سو؛ حامیان نظم مستقر (که وسیع‌تر از جمهوری اسلامی است) و متعهد به سرکوب و انقیاد بدن‌های فردی و جمعی به‌شدت در تلاش‌اند تا به هر شیوه‌ای مانع از هر شکلی از خودگردانی و خودمختاری بشوند. از سوی دیگر؛ آن دسته از نیروهای مترقی و پیشرو را داریم که به صورت کاملاً صریح، خواهان خودگردانی بدن‌های فردی و جمعی هستند و از به‌رسمیت‌شناخته‌شدن و استمرار تکثیر تفاوت‌ها دفاع می‌کنند. جبهه‌ی نخست خواهان پرچمی واحد است؛ هم‌نواپی از خودبیگانه و وحدتی انتزاعی، که به طور بیرونی از بالا تحمیل شده است. در حالی که جبهه‌ی دوم خواهان شکل‌گیری تکثر پرچم‌ها، چندصدایی، و تکثر ارگانیک به شکلی درون‌زا و از پایین است. این تضاد را به این ترتیب می‌توان همچون جنگ مابین «تک‌ضرب‌آهنگی‌بودن»^{۱۵} نظم طبقاتی/ ملی مستقر در برابر «چندضرب‌آهنگی‌بودن»^{۱۶} یک نظم اجتماعی رهایی‌بخش توصیف کرد.

آن‌هایی که مردم را از خطر تجزیه‌ی ایران می‌ترسانند عموماً همان افراد جنسیت‌زده‌ای هستند که ظاهراً نگران تجاوز به پیکر مقدس «ملت» توسط بیگانگان و خارجی‌ها هستند. تجاوز از دید آن‌ها باید ملک طلق یک اقتدار انحصاری مرکزی باشد: پدر، ولی، دولت. بر اساس همین منطق است که پدر/ولی می‌تواند عامدانه فرزندان خود را از بین ببرد و در عین حال قصاص (که متأسفانه در قوانین اسلامی، متداول است) در مورد او اجرا نشود. این همان منطق دولت ملی (اسلامی یا غیراسلامی) است که در شعارهای ارتجاعی این روزها، مشخص «مرد، میهن، آبادی» نمود پیدا کرده است.

14 a systematic dressage of bodies

15 mono-rhythmicity

16 poly-rhythmicity

«مرد، میهن، آبادی» و فاشیسم

راست‌گرایان ایرانی - که طیفی از فاشیسم افراطی آرایی گرایان، سلطنت‌طلبان (پهلوی‌ها)، و شیعه‌گرایان تا ایران‌گرایی/فارسی‌گری طبقه‌ی متوسط محافظه‌کار را دربرمی‌گیرد - برداشتی لیبرالی - ناسیونالیستی از حقوق دارند. آن‌ها به این ترتیب قادر به دیدن حقوق ورای چارچوب فردگرایانه و موروثی^{۱۷} نیستند. بر این اساس، آنان اگرچه از حقوق فردی مانند حق آزادی بیان و اظهارنظر و کنترل بر بدن‌های فردی دفاع می‌کنند اما همزمان هر گونه حق جمعی برای خودگردانی محلی، شهری یا منطقه‌ای را محکوم و تقبیح می‌کنند. راست‌گرایان با طبقه‌بندی تمامی شکل‌های حق جمعی برای خودگردانی^{۱۸} ذیل گرایش تجزیه‌طلبانه که «تمامیت ارضی»^{۱۹} ایران را به مخاطره می‌اندازد، مانع از رسمیت‌یابی هرگونه حق جمعی می‌شوند. در چنین بافتاری است که سلطنت‌طلبان و به طور گستره‌تر؛ الیت‌های ایران‌گرا/فارسی‌گرا، (افزون بر جمهوری اسلامی، و همسو با آن) ایرانیان را از «سوریه‌ای شدن» یا تجزیه‌ی ایران، ترسانده و برحذر می‌دارند. نکته این است که چنین گرایشی مختص حاکمیت نیست بلکه همچنین در دستورکار برخی «مخالفان» از جمله طرفداران پهلوی یا در معنایی وسیع‌تر، ایران‌گرایان/فارسی‌گرایان قرار دارد. در نتیجه اصلاً دور از ذهن نبود که تمامی گروه‌های ذکرشده، حول شعار ضدانقلابی «مرد، میهن، آبادی» متحد شوند؛ شعاری که به‌روشنی مضامین و محتواهایی پدرسالارانه، جنسیت‌زده، ناسیونالیستی و توسعه‌گرایانه دارد. شعار «مرد، میهن، آبادی» را می‌توان نامی دیگر برای آنچه که من فارشیسیسم می‌نامم دانست.

جناح خاصی از چپ ضدامپریالیستی ایران نیز موضع مشابهی در این خصوص دارد. گرچه لزوماً با پیش‌فرض‌های فردگرایانه آغاز نمی‌کنند اما در نهایت از همان موضع راست‌گرایان دفاع می‌کنند. بگذارید لحظه‌ای روی جریان موسوم به «چپ محور

17 individualistic paternalistic

18 self-determination

19 territorial integrity

مقاومت» متمرکز شویم. همین رابطه‌ی بین چپ محور مقاومت و راست‌گرایان، بین چپ محور مقاومت و جمهوری اسلامی هم وجود دارد. یعنی اگرچه چپ محور مقاومت و جمهوری اسلامی ظاهراً منافع متفاوتی دارند، اما موضع واحدی دارند که همان «دفاع از جمهوری اسلامی به هر قیمت و هزینه‌ای» است. این به اصطلاح ضدامپریالیست‌ها مدعی هستند که اعتراضات ایران نه مبارزه‌ای ارگانیک و برآمده از دغدغه‌ها و خواسته‌های ایرانیان، بلکه کار «دشمن»، یعنی امپریالیسم آمریکا و غرب است که از تجزیه و سوریه‌ای‌سازی منفعت می‌برند. در نتیجه، هم جمهوری اسلامی و هم چپ محور مقاومت معتقدند امپریالیسم غربی، مردم ایران را برای اعتراضات تحریک کرده و فریب داده است. این نوع امپریالیسم‌ستیزی قلابی، گستره‌ای از نیروهای مؤثر و گوناگون از جمله نقش سایر قدرت‌های امپریالیستی مانند روسیه و چین و نیز خود شکل دولت-ملت را نادیده می‌گیرند. این امپریالیسم‌ستیزی قلابی در واقع، روابط طبقاتی موجود از جمله تفکیک جنسیتی و استعمار داخلی را توجیه می‌کند.

درواقع، در خوانش مذکور «امپریالیسم»، به شیوه‌ای انتزاعی، غیرلایه‌مند^{۲۰} و مسطح^{۲۱} درک می‌شود و در نتیجه از فهم ماهیت نابرابر و چندمقیاسی^{۲۲} امپریالیسم سرمایه‌داری و منطق استعماری چندلایه^{۲۳} اش ناتوان است. در نهایت، چپ محور مقاومت ایرانی، امپریالیسم آمریکایی-غربی را طرد می‌کند اما فقط برای آن که امپریالیسم چینی و روسی را به آغوش بکشد. بر اساس دیدگاه چپ محور مقاومت، موضع ضدآمریکایی یا ضدغربی جمهوری اسلامی، به طور خودکار به این معناست که نیروهای اپوزیسیون باید مبارزات ترقی‌خواهانه‌ی خود را به تعلیق درآورده و از دستورکار حاکمیت از جمله مداخلات منطقه‌ای آن دفاع کنند.

تعجب‌آور نیست که بخش خاصی از چپ (ضد امپریالیستی) غربی نیز همین موضع‌گیری را در مواجهه‌ی با جمهوری اسلامی دارد. چپ محور مقاومت در واقع

20 non-stratified

21 flat

22 uneven and multi-scalar nature

23 multi-layered

دنباله‌روی همین چپ غربی هستند. چپ محور مقاومت، در واقع بازنمایی‌کننده‌ی موضع همین چپ غربی ضدامریکایی است که یا در خصوص جنبش‌های اعتراضی درون ایران سکوت پیشه می‌کنند و یا دغدغه‌ی اصلی خود را همان حفاظت از شکل دولت می‌دانند، و متوجه نیستند که شکل دولت خود مؤلفه‌ی اصلی تعریف‌کننده‌ی امپریالیسم غربی است. موضع‌گیری‌های ناآگاهانه‌ی این چپ‌های ضدامپریالیست غربی نسبت به جمهوری اسلامی، و یا سکوت آنان در خصوص قساوت‌های جمهوری اسلامی، همگی عملاً باعث بدنامی و بی‌اعتباری کلیت جریان چپ به‌ویژه در میان ایرانیان شده است. وقتی بحث به تضادها و اعتراضات داخلی ایران درون جامعه‌ی شیعه‌گرا می‌رسد برخی از این چپ‌های غربی (از جمله جرمی کوربین، طارق علی، و دیوید هاروی)، تقریباً چیزی برای گفتن ندارند. این مسئله باعث ارائه‌ی تحلیل‌های انتزاعی و پراشتباه از سوی آنان شده است. نتیجه آن شده که شباهت و همسویی به‌حدی است که نمی‌توان تمایز چندانی میان دیدگاه‌های این بخش از چپ غربی و نظراتی که مثلاً در تسنیم انتشار می‌یابد، قائل شد. چنین تحلیل‌هایی منعکس‌کننده و تقویت موضع رسمی حاکمیت است.

فقدان دانش انتقادی ملموس از جامعه‌ی چندملیتی^{۲۴} و بسیار متکثر ایران که توسط رسانه‌های جریان اصلی غربی و پروپاگاندای جمهوری اسلامی ممکن و تسهیل شده، تاثیر بسیار منفی و مخربی بر روی گسترش و توسعه‌ی مبارزات رهایی‌بخش جمعی، در میان ملت‌های مستعمره‌ی ایرانی^[۵] گذاشته است. مسأله این است که این امپریالیسم‌ستیزی انتزاعی (با تأکید بی‌جا و یکسویه بر روی امپریالیسم اروپایی-آمریکایی) با بازتولید دولت ملی سرمایه‌دارانه از شکل‌گیری هرگونه بلوک تاریخی مترقی جلوگیری می‌کند. در واقع، همین منطق است که نیروهای انقلابی ایران در صدد دگرگونی آن هستند.

باید نسبت به استفاده از گفتمان‌های «تجزیه‌ی کشور» و «سوریه‌ای‌سازی» از سوی چپ محور مقاومت، محتاط باشیم. از یاد نبریم که حاکمیت ایران، مهم‌ترین حامی و

پشتیبان رژیم اسد و در نتیجه، خود، از عاملان اصلی سوری‌های سازی فضای سیاسی [۶] بوده‌اند. در نتیجه تمامی نیروهای انقلابی باید این نقش را در سوری‌های سازی مداوم فضا (که معطوف به تولید تقسیم‌بندی‌ها و سلسله‌مراتب فضایی جدید در ایران است) جدی بگیرند. حاکمیت برای زمین‌زدن جنبش انقلابی، در عملی کردن این استراتژی تردید نخواهد کرد. در نتیجه، نیروهای انقلابی باید استراتژی‌های مقابله‌ی متناسبی را در این خصوص بیروانند.

این بحث توجه ما را به مسئله‌ی حیاتی ملل استعمارشده در ایران و ضرورت ایجاد یک سازمان سیاسی و غیرمتمرکز فضایی^{۲۵} (مانند کنفدرالیسم دموکراتیک یا فدراسیونی چندملیتی) معطوف می‌کند. تنها با رسمیت‌یابی و خودمختاری منطقه‌ای است که می‌توان جبهه‌ی جمعی ارگانیکی و قدرتمندی تشکیل داد. در غیر این صورت، این جبهه به‌آسانی شکل‌های موجود سلطه را بازتولید خواهد کرد، حتی اگر حاکمیت دیگری بر سر کار آورد. فمینیست‌ها، آنارشیست‌ها، مارکسیست‌ها و سایر نیروهای ترقی‌خواه، باید این موضوع را در نظر بگیرند و نقش زنان در این خصوص بنیادی است.

روسری سوزان: مسئله‌ی اسلام‌هراسی

باید این مسئله را روشن کنیم که اعتراضات در ایران (عموماً) بر علیه‌ی اسلام نیست. بسیاری از ایرانیان به حجاب اجباری و دیگر شکل‌های سلطه بر بدن‌ها اعتراض دارند (این موضوع کاملاً متفاوت از تصویب قوانین ضدحجاب بر اساس اسلام‌هراسی غربی است). زنان شجاعی که روسری‌های خود را در فضاهای عمومی به آتش می‌کشند، بر ضرورت وجود خودگردانی^{۲۶} (آزادی‌های فردی و یا اجتماعی) تأکید می‌کنند. آنان خواستار حقوق بنیادی‌ای هستند که بیش از چهار دهه است که به صورت نظام‌مند از آنان سلب شده. زنان ایرانی و دیگر معترضان، از جمله اعضای جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی کیو

25 non-central political organization of space

26 autonomy

خواهان حق زندگی ۲۷ خودشان هستند. آنها اهمیت بنیادین حق به شهر، ۲۸ فضا و تفاوت را تصریح می‌کنند. ایرانیان به حاکمیت و نهادهای طبقاتی آن، معترض هستند. در واقع آنچه که در معرض خطر است، شکل خاصی از اسلام و شیعه‌گری است که در حاکمیت تجسم یافته است و نه اسلام به خودی خود.

«ایرانیان» در واقع از طیفی از اشکال متقاطع و به هم پیوسته‌ی سلطه رنج می‌برند اما حجاب فشرده‌گی جمهوری اسلامی است؛ همچنان که جمهوری اسلامی خود تراکم و فشرده‌گی روابط طبقاتی مسلط است. حجاب، در واقع مادیت‌یابی^{۲۹} جمهوری اسلامی در زندگی روزمره است. دقیقاً به واسطه‌ی حجاب (و زبان فارسی) است که جمهوری اسلامی توانسته است سلطه‌اش را استمرار بخشد. به تعبیری دیگر، حجاب اجباری، مادیت‌یابی و فشرده‌گی/تراکم شیعیسم است [۸]. بنابراین، حجاب اجباری یکی از ارکان بنیادین تمامیت روابط سلطه در ایران است.

حجاب، به آشکارترین شکل نشان‌دهنده‌ی نظام آپارتاید جنسیتی است که ریشه در ایدئولوژی شیعه‌گرانه‌ی حاکمیت دارد. اگرچه بدن زنان اولین لایه‌ی برخورد خشونت‌آمیز دولتی است شیعه‌گری فقط بدن زنان را هدف قرار نمی‌دهد. بر اساس شیعه‌گری، بدن‌ها یا مرد هستند و یا زن (یا مرد باش یا اساساً نباش!). همه‌ی بدن‌های دیگر از حیث وجودی انکار می‌شوند، چه رسد به این که امکان زیستن داشته باشند. مجازات رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج سنگسار است. همچنین، همجنس‌گرایان به‌لحاظ قانونی و بر اساس قاعده‌ی شرعی، در معرض مجازات اعدام قرار دارند. نباید فراموش کرد که اگر «ایرانیان» (چه مرد چه زن) التزام عملی به ولایت فقیه نداشته باشند، نمی‌توانند در شغل‌ها و فعالیت‌های دولتی از جمله تدریس در مدرسه و دانشگاه، وکالت، قضاوت و بسیاری موارد دیگر استخدام شوند. تمام این فرایندها، سازوکارهای

27 right to life

28 right to the city

29 concretization

نظام‌مند بیگانه‌سازی و تولید بدن‌های مطیع و رام‌شده ۳۰ هستند، سازوکارهایی که بیش از چهار دهه اجرایی شده است.

روزمرگی دولت ۳۱ و انقلاب

جبهه‌ای واحد بر علیه‌ی حاکمیت شکل گرفته است. اما این جبهه از درون متکثر و تضادپایه است. در این میان، سلطنت‌طلبان و فاشیست‌های حامی رضا پهلوی، از بلندترین صدا و نیز ابزارهای مادی برای انتشار این صدا برخوردارند. برنامه‌های گسترده‌ی ارتجاعی هر روزه‌ی آنان، از کانال رسانه‌های جریان اصلی، تلویزیون و خبرگزاری‌های فارسی‌زبان همچون ایران اینترنشنال، منوتو و ایندپندنت فارسی تبلیغ می‌شود. آن‌ها به‌جد در تلاش و تکاپو هستند که امیال خود را به جای مطالبات معترضان قالب کنند. البته، سلطنت‌طلبان (پهلوی‌گرایان) جای پای در میان بخشی از ایرانیان دارند. اما اگر به آنچه در خیابان‌ها می‌گذرد نگاهی اندازیم، مشخص می‌شود که آن‌ها دست بالا را ندارند. رواج و تحمیل نظام‌مند پروپاگاندای ایران‌گرایانه/فارس‌گرایانه‌ی به اذهان رسوخ کرده و تأثیر عمیقی در شکل‌دادن به جهان‌بینی و افکار عمومی ایرانیان، و اساساً در شکل‌دادن به خود «ایرانیان» داشته است. یک قرن آموزش فارس‌گرانه‌ی مرکز‌گرا، شکل ناسیونالیستی دولت‌محور خاصی از «دانش تاریخی» را تولید و عادی‌سازی کرده است. این دانش/فرهنگ به‌عنوان سدی مستحکم در برابر شکل‌گیری و گسترش «تاریخ‌های انتقادی غیرملی‌گرایانه‌ی ملت‌های ایران»^{۳۲} عمل کرده و می‌کند. در این لحظه‌ی انقلابی اگرچه میزان بالایی از اتحاد مابین نیروهای بسیار متکثر و متضاد اپوزیسیون را شاهد هستیم، نمی‌توانیم تأثیرات مخرب یک قرن سرکوب مادی و فرهنگی، دولت-ملت را انکار کنیم. این روند بیانگر طبیعی‌سازی استعمار است که در دوران قبل و بعد از انقلاب مبنای تکوین دولت ملی بوده است. حاکمیت در چهل سال گذشته حجاب اجباری و سرکوب زنان را نیز

30 production of docile bodies

31 Everydayness of the State

32 critical non-nationalist histories of Iranian nations

طبیعی‌سازی کرده بود. عمق طبیعی‌سازی مسأله‌ی ملیت‌های تحت ستم در ایران اما دست کم از لحاظ تاریخی پدیده‌ی پدیدارتر نیز هست. حال اما وقت آن است تا همزمان استعمار ملل تحت‌ستم و بدن‌های سرکوب‌شده را هدف قرار داد. نابودسازی یکی و دست‌نخورده‌گذاشتن دیگری در نهایت به بازتولید نظم موجود می‌انجامد. چنین استراتژی یک‌سویه‌ای نمی‌تواند به یک زندگی معمولی برای همگان بینجامد.

از همین رو نمی‌توانیم ساده‌لوحانه خوش‌بین باشیم، اما طیف گسترده‌ای از جمعیت‌ها، به ویژه غیرفارس‌زبانان، بدون شک مخالف این ایدئولوژی ایرانی‌گرا/فارسی‌گرایانه هستند. این غیرفارس‌زبانان که از منطق استعماری متمرکزسازی اجباری، و تکوین دولت در رنج و مصیبت هستند، به‌طور بالقوه می‌توانند ایجاد و پیشبرد یک جنبش متحد‌مترقی را راهبری کنند. احتمالاً زنان غیرفارس (و اعضای جامعه‌ی LGBTQ2S) می‌توانند یک بلوک پیش‌تاز برای شکل‌گیری رهبری ارگانیک و گسترده‌تر انقلاب بنا نهند - رهبری‌ای که ضرورتاً جمعی و مشارکتی است و نه فردمحور. این بلوک دیگر گروه‌های فرودست اجتماعی، مانند ملت‌های غیرفارسی‌زبان، اقلیت‌های مذهبی و طبقه‌ی کارگر را دربرمی‌گیرد. زنان ترقی‌خواه ایرانی ساکن مراکز (چه داخل و چه خارج از ایران) نیز احتمالاً می‌توانند به عنوان قدرتمندترین متحدان این بلوک نقش‌آفرینی کنند. رد تأثیرگذاری این اشکال نوآیین سازماندهی و رهبری جمعی را می‌توان در این واقعیت دید که جنبش انقلابی ایران چگونه توانسته است جنبش‌های فمنیستی سراسر جهان را نیرو و جانی تازه ببخشد.

بعد از چهاردهه سرکوب نظام‌مند در تمامی سطوح زندگی اجتماعی، باید به غیاب گروه‌های سیاسی با تشکل‌یافتگی مناسب در ایران اذعان کرد. با وجود این، کنش‌های جمعی در فضاهای متفاوت^{۳۳} در حال شکل‌گیری‌اند و مشارکت مردمی را افزایش می‌دهند. پتانسیل موجود برای مفصل‌بندی سیاسی مردمان/ملل مستعمره و تحت سلطه می‌تواند امر فردی و امر جمعی؛ امر محلی/منطقه‌ای و امر فدرال/کنفدرال؛ و امر فرهنگی و امر اقتصادی را به یکدیگر پیوند بزند. نباید از یاد برد که مستعمره‌شده‌ترین

بدن‌ها/ملت‌ها نه تنها سلب مالکیت شده‌ترین، بلکه استثمارشده‌ترین نیز هستند. به این ترتیب مطالبه‌ی حق خودگردانی، مطالبه‌ی برای رهاسازی اجتماعی و سیاسی در تمامی ابعاد زندگی است. اگر از نظر اقتصادی کاملاً مستقل ولی در عین حال از هر گونه حق تغییر همان نظام سیاسی محروم باشیم، نمی‌توان از خودگردانی و حق تعیین سرنوشت خود حرف زد.

در پایان می‌خواهم برداشتی از جمهوری اسلامی را به مثابه‌ی «فشاردگی رابطه‌ی طبقاتی نیروها» پیشنهاد دهم - روابطی که ضرورتاً باید همزمان در تعیین‌های استعماری، جنسیتی و اقتصادی‌شان دیده شوند. در این معنا، تحلیل طبقاتی صرفاً تحلیلی اقتصادی، سیاسی، و یا فرهنگی نیست. همان طور که پولانتزاس می‌گوید: «یک طبقه‌ی اجتماعی با موقعیت‌اش در سرجمع پراکنش‌های اجتماعی، یعنی با جایگاهش در تقسیم اجتماعی کار، به‌مثابه‌ی یک کل، تعریف می‌شود که روابط سیاسی و ایدئولوژیک را نیز در بر می‌گیرد» [۸]. علاوه بر فارسی‌گری، پدرسالاری دولت‌ملی‌محور جنسیت‌زده‌ی شیعه‌گرانه^{۳۴} [۹] نیز یک ویژگی برساننده و تعریف‌کننده‌ی جمهوری اسلامی است. و بدن آن عرصه‌ای^{۳۵} است که روابط طبقاتی و تمامیت روابط سلطه در زندگی روزمره بر آن اعمال می‌شود. بدن‌های رام، همان جایی است فارسی‌گری و شیعه‌گری به هم می‌رسند.

بیش از دو ماه است که این بدن‌های به‌ظاهر مطیع و رام‌شده شوریده‌اند و جنبش عمومی مقاومت مردمی را تشکیل داده‌اند. با این حال برای شکل‌دادن به استراتژی‌های سیاسی‌رهای بخش در ایران، تلاش‌هایی چندجانبه و چندمقیاسی برای خلق یک بلوک اجتماعی لازم است که بتواند حاکمیت را هم از نظر فیزیکی و هم از نظر ایدئولوژیک به گونه‌ای موثر از پای درآورد. برای این کار باید جبهه‌ای متحد از بدن‌های انقلابی تشکیل شود. بدن‌های انقلابی طیف وسیعی را شامل می‌شوند: از سرکوب‌شده‌ترین بدن‌ها (زنان و همجنس‌گرایان و کوئیرها و ...) گرفته تا استثمارشده‌ترین بدن‌ها (بلوچ‌ها، کردها، عرب‌ها، ترک‌ها، ترکمن‌ها و ...)، از استثمارشده‌ترین بدن‌ها (زنان

34 nation-state-centered paternalism

35 terrain

خانه‌دار، کارگران، ... گرفته تا محروم‌شده‌ترین بدن‌ها (بی‌کاران، بی‌ثبات‌کاران، و ...)، از بیگانه‌شده‌ترین بدن‌ها (دانش‌آموزان، دانشجویان، مرکز‌نشینان نسبتاً مرفه، و ...) گرفته تا غارت‌شده‌ترین و سلب‌مالکیت‌شده‌ترین بدن‌ها (بی‌خانمان‌ها، مستاجران، و ...) همه به درجاتی به دنبال دگرگون‌سازی وضعیت هستند. پتانسیلی بیدار شده است: این بدن‌های منفرد حالا در کنار هم به دنبال شکل‌دادن به یک بدن جمعی انقلابی هستند. به طور مبرمی نیاز داریم تا چنین جبهه‌ی جمعی متحدی از بدن‌های سرکوب‌شده که حالا به شکلی فعالانه به دنبال خودگردانی هستند شکل بگیرد و تقویت شود.

بدن‌های سرکوب‌شده حالا نشان داده‌اند می‌توانند فضای خود را بیافرینند. انقلاب بدن‌های سرکوب‌شده بیانگر گرایش به تولید فضایی رهایی‌بخش است که در آن بدن‌های فردی و جمعی هیچ اقتدار تحمیلی و بیرونی را تحمل نخواهند کرد. انقلاب به معنای رد کامل هر گونه ولایت و سلطنت بر بدن‌ها و تولید فضایی جدید است: فضایی خودگردان. چنین فضای ولایت‌ستیز و سلطنت‌ستیزی عرصه‌ی بروز و تولید پیوسته‌ی تفاوت‌ها، پیشامدها، نبودگی‌ها، و رویدادهای کنترل‌ناپذیر است. دقیقاً همین ویژگی گشوده، برنامه‌ناپذیر، و انقلابی فضای اجتماعی است که جنبش اخیر را تا این حد متمایز و بی‌همتا کرده است.

یادداشت‌ها

۱. من این جنبش را «انقلابی» می‌دانم زیرا دست‌کم چهار ویژگی یک رخداد انقلابی را داراست: نخست، دارای شعاری رهایی‌بخش و فراگیر است: «زن، زندگی، آزادی». دوم این‌که زنان رهبری ارگانیک این جنبش را برعهده دارند. سوم اینکه از خواسته‌ها و نیازهای انضمامی و ارگانیک ملل استعمارشده و قشرهای استثمارشده/بیگانه‌شده‌ی جامعه‌ی ایران سرچشمه می‌گیرد. و چهارم این‌که درصد براندازی دولت مستقر است.

۲. به این مقالات نگاهی بیندازید؛ برای نمونه، از میان تفاسیر و مصاحبه‌های انتقادی که در خارج از ایران انتشار یافته است، برخی از آنان قابل توجه است: radiozameh.com ، feministgiant.com ، midnightsunmag.ca ، jacobin.com ، nymag.com .

۳. ماهیت شهری اعتراضات انقلابی، هنوز مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است.

4. twitter.com/marcowenjones.

۵. من عامدانه از مفهوم «ملت‌های ایران» به جای «قومیت‌های ایران» استفاده می‌کنم. هدفم برجسته کردن این موضوع است که «قومی‌سازی» ملت‌ها درون دولت ایرانی، بسیار اخیر و محصول شکل‌گیری دولت-ملت در قرن گذشته بوده است.

۶. منظورم از سوری‌های‌سازی فضا، آن فرایندها و سازوکارهای کلیدی‌ای است که بعد از قیام مردم سوریه در سال ۲۰۱۱ در این کشور رخ داده است. من «سوری‌های‌سازی فضا» به این منظور پروراندم که منطق فضایی دولت-ملت را همچون گرایش ذاتی به استعمار، پاره‌پاره‌سازی سلسله‌مراتبی، تکه‌تکه کردن و متلاشی‌ساختن فضا مفهوم‌پردازی کنم. استدلالم این است که دولت-ملت مرکزی، عامل تجزیه و فروپاشی فضای ملی با شروع جنگی داخلی (و در عین حال بازنمایی فضای ملی همچون فضایی متحد و یکپارچه) است. در ایران نیز همین منطق حاکم است. حاکمیت به معترضان هشدار می‌دهد که اگر اعتراضات متوقف نشود، ایران به سوری‌های دیگر تبدیل خواهد شد. به عبارتی دیگر، جنگ داخلی آغاز می‌شود و کشور (فضای ملی) تجزیه می‌شود. فضای ملی با این حال پیشاپیش تجزیه شده است. نکته‌ی کلیدی این است که نیروها و فرایندهای اقتصادی-سیاسی‌ای که در این شکل خاصی و پیشامدی دولت-ملت مادیت و تجسم یافته هستند که منجر به چنین فروپاشی‌ای شده است.

۷. غیر از حجاب، روی دیگر آن فارسی‌گری استعماری است.

8. Nicos Poulantzas, *Classes in Contemporary Capitalism*, London: Verso, 1976, p. 14.

۹. گفتنی است که تشیع، منحصر به خوانش رسمی جمهوری اسلامی از آن نمی‌شود. اندیشه‌ی پدرسالارانه‌ی ولایت (قیمومیت)، ویژگی بارز سلطنت‌طلبی نیز هست. پهلویست‌ها در واقع شیعه‌گری و ولایت‌مداری خاص خود را دارند. تفاوت‌شان در این است که ولی‌شان فرد دیگری است.